

نمایشنامه «قطعه هنرمندان»

نوشته: پژمان شاهوردی

دو جسد کفن پیچ شده در گوشه ایی افتاده اند. تابلویی بالای سر آن هاست که روی آن نوشته شده (قطعه ی هنرمندان) رفته رفته یکی از جسد ها به خود می پیچد.

دومی: // باز حمت پارچه سفید را پاره می کند. می خواهد حرف بزند نمی تواند. ناگهان متوجه اولی می شود که خروپوف می کند // خویی. خویی.

اولی: // خروپوف //

دومی: خویی. داداش

اولی: // خروپوف //

دومی: // نگاه به تابلوی قطعه ی هنرمندان می کند // ببخشید استاد

اولی: جانم. بله؟ // پارچه را کنار می زند //

دومی: استاد سلام.

اولی: به جا نمی یارم؟

دومی: بنده ام به جا نمیارم.

اولی: پس چرا گفتی استاد؟

دومی: خوب اینجا قطعه هنرمندانه، گفتم صد درصد شمام استادیت که آوردنتون اینجا.

اولی: درست حدس زدی.

دومی: ای وای بالاخره ریق رحمت رو سر کشیدم // می خواند // عجب رسمیه رسم زمونه. می رن آدما از اونها فقط

خاطره هاشون باقی می مونه. ببینم استاد، سخت می گیرن؟

اولی: تازه اومدی؟

دومی: با اجازتون

اولی: تا پشت و روت نکنن ول کنت نیستن. بودن یا نبودن مسئله این است.

دومی: شمام تئاتری؟

اولی: رفیقان هر که از سودای خود بردند سودی. زیان آورده من بودم که دنبال تئاتر رفتم.

دومی: ای داد بی داد. چه جالب. درجه هنری داری؟

اولی: درجه یک هنری. چندتا دکتری هم از مملکت غربت دارم

دومی: خوش به حالت. تاثیری هم داره؟ تخفیفی؟ عزتی؟ احترامی؟

اولی: هرچقدر اون ور از این خبرا بود، این ورم هست. نه استاد خبری نیست که نیست، استاد.

دومی: از کجا فهمیدیت منم استادم؟

اولی: از اون هیبت نخراشیده و نتراشیدت. آخه این ریشه که تو داری. حاله از اون عینک کائوچوویت به هم می خوره استااااا.

//دومی به خود می لرزد و نقش زمین می شود. پشت سر هم عطسه می کند و خود را می خاراند//

دومی: استاد چه بلایی داره سرم میاد؟

اولی: نترس. برات بزرگداشت گرفتن.

دومی: الان؟؟؟؟کجا؟

اولی: چه می دونم لابد همین بالا سر قبرت.

دومی: استاد. من هنوز کمک هزینه نمایش آخرم رو نگرفته بودم. خاک بر سرم استاد.

اولی: کم استاد استاد کن. دور تا دورت پره از استاده. الانه که بهشون بربخوره.

دومی: راست می گی؟ پس الان کجان؟

اولی: دیشب یه کار دیدیم از استاد قاف صاد. رفتن نقد و بررسیش، که بکوبنش

دومی: توی این جهانم نقد و بررسی کوبنده است؟

اولی: مردک یه مدرک درپیتی داره. کارگردانش رو می گم. فکر کرده پیترو که. توی اون دنیا که تر میزد روی

صحنه. اینجا اگه از این غلط کنه سرش رو می کنن توی پهن گراز جهنمی.

دومی: //می خندد//عذر میخام بنده جایی شما رو ندیم؟

اولی: اگه با تئاتر سروکارداشتی حتما اسم استاد جیم میم به گوشت خورده.

دومی: جیم میم؟؟؟؟؟؟

اولی: تنها کسی که فهمید ابزورد در مملکت ما جواب نمیده بنده بودم.

دومی: بزن گاراج عمو. آخه تو از ابزت چی می دونی؟ این من بودم که که این قله های دریایی رو کشف کردم. لابد

کتاب نظریه پردازان ابزت رو خوندی؟

اولی: اوه اوه اوه. اون کتاب نیست دفتر چرک نویسه یه دانشجوی خرده پاست. اون موقع که من نظریه می دادم تو به

قورباغه می گفتی موتور پرشتی استاد

دومی: آقای موتور پرشتی شما اول شمایل بدنت رو درست کن. بعد بگو ابزرت چیه

اولی: شمایل بدنم رو؟؟؟

دومی: یه نگاه به اون شکم گنده ات کردی؟

اولی: مگه چشمه؟

دومی: چشم نیست. لابد کلاس اول ابتدایی بهت گفتن یه تئاتری باید بدن و بیان رو فرمی داشته باشه. اسسسستاد

اولی: همش به خاطر محیط بد اینجاست. نه که می خوریم و می خوابیم. یه کم شکم در آمردم
دومی: اون دنیا تم دیدیم استاد. یه هیکل خیکی که نمی تونست خودش رو جابه جا کنه. بدبختی ما اینه که همه استاد
شکم دارنند این هوا.... ادعاشونم رو که -
اولی: من شکم رو درست می کنم. بفرما // شکمش را می برد توو // شما بهتره بری بیانت رو جراحی کنی که سین
و شینت قاطی نشه.
دومی: خوبه که بنده ده ساله استاد فن بیان توی بهترین دانشگاه اون مملکت توی اون دنیا بودم.
اولی: جناب استاد فن بیان اگه سه بار گفتی گاز دوغ دار دوغ گاز دار اونوقت معلومه که بیان داری و واقعا استادی.
دومی: سه بار.؟ هزار بار برات می گم. // می خندد //
// دو بار می گوید و در بار دوم ریپ می زند //
اولی: // می خندد // بفرما. خجالت آورده. اینو هر فرد معمولی ام بلده بگه. می خوای نشونت بدم // از تماشاچیان می پرسد
و هر کدام چند بار تکرار می کنند //
دومی: تو که خیلی واردی و ادعات میشه، سه بار پشت سر هم بگو: چیپس چسب سس
اولی: هزار بار برات می گم. // اوهم خراب می کند //
دومی: الان نشونت می دم که بیان همه از تو بهتره // از تماشاچیان می پرسد //
اولی: آقای دانشمند روش تمرین بیان من با همه فرق می کنه. بنده اگه اجازه بدیت از روش تدرسم توی کلاس ها
استفاده کنم
دوم: بفرما استاد
اولی: برای این تمرین حساس ما نیاز به مقداری همکار داریم. // تعدادی از تماشاچیان را وارد میدان می کند. به آنها
می گوید دست همدیگر را به شکل یک دایره بگیرند // لطفا بچرخید و جواب منو بدیت.. عمو زنجیر باف
همه: بله
دومی: زنجیر منو باختی؟
همه: بله
دومی: پشت کوه انداختی
همه: بله
دومی: بابا اومده.
همه: بله
دومی: چی چی آورده
همه: نخود و کیشمیش
دومی: با صدای چی؟

اولی: جمش کن آقا. همین شمایت که آبروی تئاتر رو می بریت. آخه عمو زنجیر باف تمرین بیانیه؟ کی گفته که تو لایق قطعه هنرمندانی. تور رو باید می بردن قطعه شیرین مغزان.

دومی: ای داد بی داد. استاد. پاهام داره بالا می ره

اولی: نترس. دارن مدرک درجه یک هنری بهت میدن.

دومی: درجه یک. آخه اینجوری. حالا نمیشه پاهام بالا نباشه؟

اولی: نه. اونجوری بهت نمی چسبه این موفقیت.

دومی: ای خدا چقدر بهشون التماس کردم که تا اونورم بهم بدنش. ندادن که ندادن. آخ

اولی: تبریک عرض می کنم.

دومی: متشکرم استاد

اولی: به جرگه درجه یک ها خوش اومدی.

دومی: حالا این درجه رو نشون این وریا بدم. هوامو دارن؟

اولی: آره می کننت مبصر دستشویی

دومی: دستشویی؟؟

اولی: نه اون دستشویی. دستشویی. یعنی جای شستن دست.

دومی: همین؟

اولی: همینم به سرت زیاده.

دومی: آخه چرا؟

اولی: خوب معلومه دیگه آقا جان من. //عصبانی// اینجا رو هم کردن بچه بازی. آخه این حقشه که منو تو یه جا باشیم. من با این همه معلومات. دکتر. داور بیست جشنواره بین المللی. بازیکن همه جشنواره های مهم. باید با کسی که دو تا اجرا عموم نرفته توی یه قبر دو طبقه باشم

دومی: عذر میخام استاد ترمزت رو بگیر. شما که اینقدر به خودت میندازی بگو ببینم آقای اشیل چند تا نمایشنامه نوشته؟

اولی: اشیل. اشیل. چه می دونم. اینقدر کافور ریختن تو حلقم که اسم کتاب های خودمم یادم رفته. ضمنا به من میگن عجبوبه ی صحنه.

دومی: به به. اگه راست میگی. یه جولونی توی این میدون بزن ببینم چی توی چنته داری؟ استاد؟؟؟؟

اولی: برو کنار تا نشونت بدم با کی طرفی.

دومی: بفرما//کنار می ایستد. اولی، دیالوگ های یکی از نمایش هایی را قبلا کار کرده است را می گوید و با آن ها بازی می کند. او صحنه گردانی می کند. ناگهان در وسط دیالوگ هایش پایش گیر می کند و به زمین می خورد //

دومی: //باخنده// من نمی دونم کدوم گوساله به تو مدرک درجه یک هنری داده.

اولی: آقا جان. شاه بخشیده شاقلی نبخشیده. ولمون کن. نکنه زیر آزمون رو بزنی این ذرجه رو ازم بگیرن. اون وریا باید می فهمیدن که نفهمیدن. بی خیال داداش.

دومی: راست می گی استاد. بهتره مصالحت آمیز همه چیز رو حل کنیم. منم خودم از این شیطنت ها زیاد می کردم و کسی نفهمید. راستش رو بخوای من اصلا دکتر نیستم. قلبی بود.

اولی: احسنت. خوشم اومد. راستی استاد نگفتی بهترین نمایشی که صحنه بردی چی بود؟

دومی: ماجرای گوژپشتی که در لوله بخاری جان داد

اولی: حالا فهمیدم تو کی هستی استاد. خاک بر سرت با اون کارت. نه متن داشت. نه یه میزانشی. متن برشتی بود ولی برشتی اجرا نشد. آگه آفتابه می ساختی بهتر بود تا اینکه بیای اون سالن رو اشغال کنی.

دومی: سالن رو شما اشغال می کردی. کمک هزینه پنجاه ملیونی می گرفتی و یه نمایش دانش آموزی می بردی به صحنه اونوقت بعد از شصت تا اجرا بیست و پنج نفر تماشاچی داشتی. اونام همشون رفیقا و فامیلات بودن

اولی: آخه این حرفه که تو می زنی استاد؟

دومی: کم استاد استاد کن. حالم به هم میخوره از این کلمه استاد

اولی: خوب هرچی باشه استاد، ما یه جورایی هم کیش و مسلکیم // گریه //

دومی: چچی شد؟

اولی: یادمه آقام یه موتور برام خرید که باهاش مسافرکشی کنم اما من فروختمش و اودم تئاتر شهرو شدم استاد

دومی: ای داد بی داد. گفتم یه جایی دیدمت. لابد توی مسیر ولیعصر بوده با همون پیک موتوری -

اولی: گفتم تا خریدش. فروختمش و شدم استاد

دومی: اون موقعی که تو دنبال یه لقمه نون حلال بودی. من توی کالج داشتم فن بازیگری می خوندم

اولی: جمش کن با کالج. ما خودمون زغال فروشیم استاد

دومی: اصلا بی خیال بابا جون. من نمی دونم دو تا تئاتری چرا مثل دو قطب آهنربا ن. همیشه همدیگر رو دفع می کنن. حتی توی این دنیا. حتی قبل از سوال جواب نکیر و منکر. نه همدیگر رو قبول دارن. نه از کار هم خوششون میاد. همیشه ام کار خودشون رو ده پله از همه کارا بالاتر می دونن. وقت دیدن نمایش دیگران برای اینکه بگن کار خوبی نیست یا می خابن یا خروپوف می کنند.

اولی: جراید استاد. آگه زورشون به طرف نرسه. توی جراید ابروش رو می برن و اینقدر از نمایشش عیب و ایراد می گیرن که گویی انگار کارگردان، هر رو از بر تشخیص نمی ده

دومی: من اونو آدم کردم. شاگردم بوده. من بهش بال و پر دادم. من آدمش کردم و گرنه هنوزم که هنوزه سیاهی لشگر بود. اینا حرفاییه که میزنند استاد

اولی: میگم استاد آگه اجازه بدی پیام دستاتو ببوسم به خاطر همه خدماتی که برای تئاتر این مملکت انجام دادی

دومی: نفرماید استاد. اگه دست من بود برای شما توی همین دنیا یه تماشاخانه با اسم تماشاخانه بزرگ استاد جیم میم افتتاح کنم تا همه بدونن تئاتری هایی از دنیا رفته اند که هرگز دوستی و انسانیت رو زیر پا نمی زارن.
اولی: کاش زودتر می مُردم تا زودتر به شما برسیم. شما نشونه یک تئاتری به تمام معنایی. یادمه آخرین کاری که از شما دیدم هم متن خوبی داشت هم میزانشن های طلایی داشت که فقط میشه توی کارهای شکسپیر دید.
دومی: حقیر هرچقدر هم کارم خوب باشه به شما که نمی رسه. هنوزم که هنوزه تاثیر کارهای شما توی ذهن فلج منه. شما عزت که نه نصرت بازیگری.

اولی: شما قطب کارگردانی کشوری.

دومی: اجازه بده اون روی ماه شما استاد گرانقدر رو ببوسم

اولی: شما اجازه بده بنده دستان شمارو که هنوزم که هنوزه خاک صحنه رو به بوسم

// نا گهان صدای شیپوری به گوش می رسد. مردی سیاه پوش شبیه به بازیگران پانتومیم وارد می شود //

دومی: چی شد چی شد

اولی: دوباره سروکله ی این خروس بی محل پیدا شد

سیه پوش: خب خب خب. سلام خدمت اساتید عزیز عرصه نمایش حضور شما رو خیر مقدم عرض می کنم. از اونجایی که قطعه هنرمندان هر ساله خدمات زیادی به هنرمندان تئاتر عرضه می کنند لازمه به عرض برسونم که // به آنها نگاه می کند و می بیند که دو نفر هستند // شما که دو نفرید؟ پس بقیه تون کجان؟

اولی: رفتن جلسه نقد و بررسی. بعیده که سالم برگردند

دومی: شما ادامه بدیت استاد

سیه پوش: می فرمودم. لازمه که به عرض برسونم که رئیس قطعه هنرمندان قراره که یه کمک هزینه به مبلغ ده ملیون تومن برای بهترین استاد تئاتری عرضه کنه، ضمناً پلاتویی هم به اسم ایشون زده می شه تا هنرمندان فقید از اون به صورت نیم بها استفاده کنند. حالا اگه گفتید که اون یه نفر کی می تونه باشه؟

اولی: خوب معلومه که منم. همه ی اینها شاگرد های من حساب میشن. من قطب تئاترم

دومی: تو؟؟؟؟ تا حالا که من بودم

اولی: شما قطب جنوبی که سرد و خرد صاحبش رو نمیشناسه. اما من قطب شمالم که گرم و پر حرارته. گرفتی شاگرد عزیز؟

دومی: شاگرد چیه مرد حسابی. دو تا تعریف الکی ازت کردم خیال ورت داشته. آخه اون کار بود که تو بردی روی صحنه. هنوز بوت توی صحنه مونده.

اولی: برو بابا. جناب عالی جوراب شاگرد منم حساب نمی شی. برو جلو بوغ بزن جوجه تئاتری

دومی: من شاگرد تو حساب نمیشم. تو می دونی اییسن کیه. چخوف رو میشناسی؟ تا حالا اسم چوکولوفسکی رو شنیدی؟

اولی: من خودم چخوفم. اصلا به من میگن ایسن زمونه. نمی دونستی بدون

دومی: به تو؟ تو با این شکمت. هر که شناست فکر می کنه که سیرابی فروشی

اولی: کاری نکن که یه دیالوگ بارت کنم که بسوزی. ها

دومی: آقای محترم استاد فقط منم وبس. چکش رو بنویس

اولی: نخیر به بنده بگو کمک هزینه ها کجان که بنده برم نقدش کنم.

دومی: گفتم اون کمک هزینه مال منه

اولی: نشونت می دم

// فریاد ها بالا می رود. سیه پوش هرچقدر سعی می کند نمی تواند آنها را از همدیگر جدا می کند //

سیه پوش: اساتیت شوخی کردم. اصلا کمک هزینه ای وجود نداره. دوربین مخفی بود. شما در مقابل دوربین مخفی

هستیت. اوناهاش //جایی را نشان می دهد// براش دست تگون بدیت

اولی: وجود نداره؟ ای بابا. یعنی دوربین مخفی بود؟ می دونستم. استاد دست تگون بده.

دومی: استاد عزیز و گرانقدر واقعا شرمنده شدیم جلوی شما پامون رو از گلیممون بیشتر دراز کردیم.

اولی: به جان خودت من می خاستم کمک هزینه رو بگیرم و باهاش یه تماشاخانه به اسمت بزنم.

دومی: من شیفته ی این معرفت تئاتری هستم که توی هیچ جای جهان پیدا نمی شه

اولی: خمارتم استاد

دومی: آلودتم استاد

اولی: شاگردتم استاد

دومی: تلمیزتم

اولی: بزار پاتو ماچ کنم

// صدای شیپور //

دومی: این صدای چیه استاد؟

اولی: شیپور خوابه. بهتره که بخوابیم. فردا هزار و یک کار داریم. صحبت حساب و کتاب و این جور حرف هاست.

دومی: آره بهتره که بخوابیم. شما بفرمایید استاد

اولی: تمنا می کنم

دومی: اجازه می فرمایید که در جوارتون یه کم مهربونتر بخوابیم

اولی: باعث مباحات حقیره. تشریف بیاریت استاد

دومی: آگه می دونستم توی این دنیا شما رو در آغوش می کشم. باور بفرمایید خیلی پیش تر ها از اون دنیا به این

دنیا می آمدم

اولی: من زمین خورده همه ی نقدو بررسی هاتم.

دومی: در دهکده ی ریالیستی نمایش هایت قورباغه ایی بیش نیستم استاد
اولی: منشی صحنه تم نیستم استاد. بیا بخواب که امشب بهترین شب زندگیمه
// هر دو به زیر یک پارچه می روند و سپس صدای خورپوف آنها بلند می شود. ناگهان رفتگری با لباس نارنجی و
جارویی بلند بالای سر آنها می آید و با لگد به آنها می زند //
رفتگر: آقا بلند شو بینم. اینجا جای خواب نیست. با توام داداش. هی. // آنها جواب نمی دهند // آقا با شمام. از اینجا
بلند شیت میخام اینجا رو جارو کنم. هی // با شدت به آنها ضربه ایی می زند //
اولی: چیه چیه. غلط کردیم. انا مسلمان
دومی: یس انا مسلمان. هل انت نکیر و منکر؟
اولی: انا مظلوم. // به دومی اشاره می کند // هی نا مسلمان.
رفتگر: درست حرف بزن بینم چی می گی
اولی: خواهش می کنم اعمال منو نادیده بگیر همش تقصیر این بود
دومی: نه به خدا این بود. اینجا کجا ست. شما کی هستی؟
رفتگر: بنده مامور شهرداریم. اینجا پارکه. درست روبروی اون سالن نمایش. نیم ساعت پیش شما حین نگاه کردن یه
نمایش توی سالن خوابتون گرفت و اومدیت اینجا ولو شدیت. عجب داور هایی هستیت شما
دومی: یعنی ما نمردیم
اولی: یعنی ما هنوز استادیم
دومی: وای خدایا شکرت
اولی: خدایا باورم نمیشه. مرسی که نمردیم.
رفتگر: بلند شو استاد نمایش بعد توی سالن داره شروع می شه. دیر بریت جا گیرتون نیما
دومی: می شنوی استاد. ما داوریم. راه بیفت. خودتو بتکون
اولی: اجازه بده دستت رو بگیرم استاد
دومی: متشکرم. نظرتون در مورد این کار مزخرفی که دیدیم چی بود
اولی: افتضاح بود. کار دبستانی بود. نه متن خوبی نه میزانشی
دومی: من نمی دونم کدوم بازیبن احمقی این نمایش ها رو تایید می کنه.
اولی: مطمئنم این نمایشم مثل اونه
دومی: راه بیفتید استاد.
اولی: شما بفرمایید.
دومی: تمنا می کنم. شما بفرمایید

با یکدیگر تعارف می کنند و از بین جمعیت می گذرند و می روند

پژمان شاهوردی

فروردین ۹۳

بدون مجوز نویسنده غیر قابل اجراست.